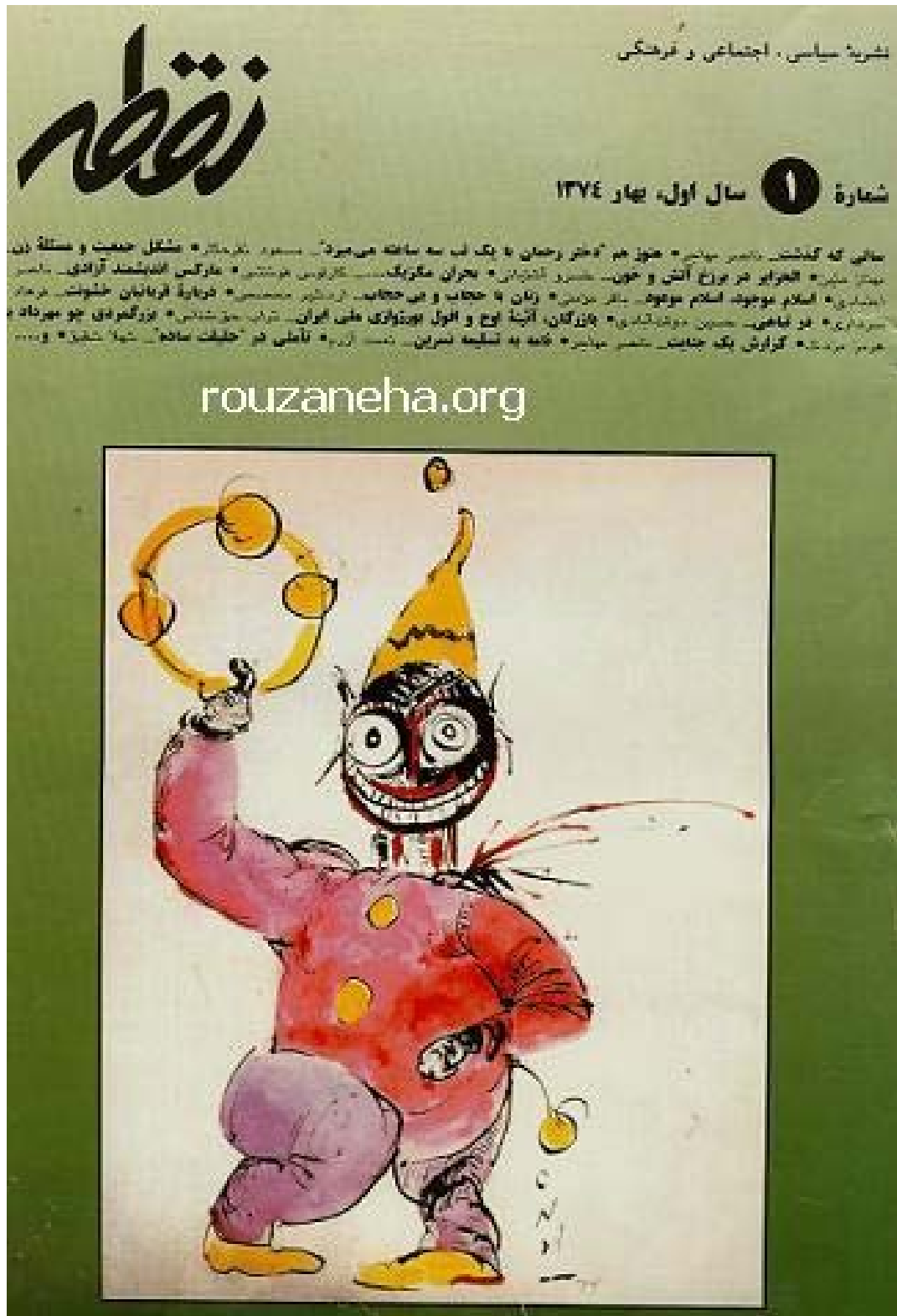


78

باقرمونی: اسلام موجود و اسلام موعود



احکام دست و پاگیر دین جاودانگی یافت، نشاند و شعری یا شعرهایی از او ازیر نداشتند و کدام خانه ایرانی است که دیوان حافظ در آن نباشد و اهل خانه با آن فال بگیرند و بخیرهای خود را از او طلب نکنند و یا کدام کودکی ایرانی است که موش و گربه عبید زاکانی را نخوانده و از همان کودکی ندانسته باشد که گربه وقتی عاند و مسلمان شد پنج‌پنج می‌گیرد. از خیام و از بعضی متفکران دیگر هم که بی‌پرده و مسریح با اسباب این دین درافتاده‌اند نیازی به سخن گفتن نیست که چرا شهرت و محبوبیت خود را پس از قرن‌ها هم‌چنان در میان این مردم حفظ کرده‌اند.

از برخورد مردم ما با ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین مسائل و احکام اسلامی حرف بزنیم. مثلاً از نماز و از مسجد در زمانه خودمان. چند در صد این مردم مسلمان مذهبی قرآن می‌خوانند و تازه پس از خواندن چیزی از آن می‌فهمند؟ چند در صد مردم ما نماز می‌خوانند؟ و چند در صد برای نماز به مسجد می‌روند؟

در مورد فهم و حفظ حرمت قرآن همیشه دل مسلمانان با اعتقاد از دست این مردم خون بوده و در نوشته‌های منتقدان اجتماعی ایران در صد سال اخیر بارها این مطلب انعکاس یافته که مردم از قرآن چیزی نمی‌فهمند و حرمت آنرا نگاه نمی‌دارند و تنها خاموشی که برای آن قائلند فال گرفتن با آن و خواندن آن بر سر مقابر و تبدیل آن به وسیله‌ای برای گمانی است. حتی در زمان ما روحانیانی مثل طالقانی هم عیناً به این امر اشاره کرده‌اند.

اما در مورد مسجد، اساساً در چند تا، نه چند در صد، از روستاها و قصبات ایران مسجد وجود دارد؟ آیا اینکه در زبان فارسی جایی را که از آدمیزاد خالی است به مسجد تشبیه می‌کنند ساخته دشمنان دین اسلام است یا واقعیتی است که به ضربالمثل رایج تبدیل شده است.

ما که اکنون در کشورهای اروپایی زندگی می‌کنیم آیا می‌توانیم کلیساهای چپ و راستی که در هر چند قدم و سر هر کوچه و یا در هر کوره‌ده فد برافراشته‌اند و صدای ناقوس‌شان مدام خدای‌شان را یادآوری می‌کند با مساجد خودمان مقایسه کنیم؟ خودتان می‌بینید که این کلیساها علاوه بر روزهای یکشنبه که از مومنان انباشته‌اند در روزهای وسط هفته هم هیچ‌گاه از عبادت‌کنندگان خالی نیستند. اما مساجد ما در چه وضع و حالتند؟ بهتر

و آغاز...

اسلام موجود

و اسلام موعود

rouzaneha.org

اصیل یا راستین منحرف شده‌اند.

ببینیم این حکم تا کجا واقعیت دارد. اگر پای ایمان کنی به خدای خالق به‌طور مبهم و برخی مجبولات در میان باشد و همچنین اگر داشتن اطلاعات سطحی در مورد آنچه که بنام دین اسلام مشهور است و اعتقاد به یک سلسله احکام و یا خرافات منسب به این دین باشد شک نیست که بسیاری از ایرانیانی که در خانواده‌های سنتی به دنیا آمده‌اند و به‌نام شیعه و سنی معروف شده‌اند به این عنوان مذهبی و مسلمانی اما اگر مسئله علاوه بر داشتن اطلاعات سطحی و ابتدائی و یک مشت اعتقادات خرافی که از روزهای کودکی و از طریق خانواده و جامعه در ذهن مردم رسوب کرده، داشتن آگاهی عمیق از مفاهیم اساسی و احکام و دستورات اصولی مذهب اسلام و عمل کردن به آن‌ها باشد درباره اکثریت عظیمی از این مسلمانان مسئله به‌نحوی دیگر مطرح می‌شود.

بگذریم از دست‌کاری‌هایی که مردم ایران در طول تاریخ در اصول دین اسلام کرده‌اند و مذاهب و فرقه‌های گوناگونی که تحت این نام به‌وجود آورده‌اند، به‌خصوص مذهب شیعه، که ظاهراً منشأ آن در ایران بوده و یا لااقل به‌طور اساسی در این کشور پا گرفته و مذهب اکثریت مردم ما شده است؛ شاید هم نیازی نباشد از مبازرات متفکرین ایرانی هم که از همان آغاز اسلام برای زهایی از قیودی که این دین بر دست و پای نه تنها اندیشه بلکه زندگی نهاد، و هم‌چنین با روحانیان و پاسداران دین جنگیده‌اند سخن گفته شود زیرا کدام ایرانی است که حافظ آزاده را، که به‌علت مبارزه علیه فقیه و حاکم شرع و به ضد

گاه بعضی سخنان بی‌پایه از فرط تکرار به باور مردمان تبدیل می‌شوند و بعضی حوادث و پدیده‌های تصادفی و قابل احتراز در اثر استمرار و استقرا در افکار اسالت پیدا می‌کنند. اصطلاح «انقلاب اسلامی» برای انقلاب بهمن ۵۷ و مذهبی بودن مردم ایران - از این جملہ اصطلاحات و پدیده‌ها هستند که پس از ایجاد جمهوری اسلامی و تثبیت آن، از جانب خیلی‌ها تکرار می‌شود. بسیاری از این‌گونه افراد تنها پس از زوی کار آمدن جمهوری اسلامی است که به این نتایج رسیده‌اند و دل‌پزشان هم جز وضع موجود چیز دیگری نیست. این‌ها دقیقاً و فقط به‌واسطه وجود جمهوری اسلامی و تثبیت آن به این باور رسیده‌اند که مردم ایران مذهبی هستند و زوی کار آمدن خمینی و روحانیان اشراف او در جریان انقلاب و اعلام حکومت اسلامی صرفاً بر این پایه و ناشی از همین خصوصیت مردم ایران بوده است.

البته بسیاری از این اشخاص به‌علت موقعیت اجتماعی و نحوه تفکر خودشان با جمهوری اسلامی موافقتی ندارند ولی باری به‌هرجهت به این نتیجه رسیده‌اند که جامعه ایران و مردم آن یک جامعه مذهبی مسلمان است و تصورشان این است که حمایت وسیع توده‌های مردم در جریان انقلاب از روحانیت اسلامی و تکرار شعارها و پذیرش سخنان شرعی اسلامی آنان از همین مسئله آب می‌خورد. بعضی از این افراد در تلاش‌هایشان برای نجات از حاکمیت اسلامی موجود می‌کوشند تا با ارائه یک اسلام شسته و زفته تمام گناهان را به گردن آخوندانی بیندازند که از اسلام

است در این مورد دو سه نمونه که در یک کتاب آمده برایتان نقل کنم. این کتاب که «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» نام دارد درست یکصدسال پیش به وسیله یک مسلمان مومن دلسوزانه نوشته شده است:

«به شهر تیشابور رسیدیم. در اول شهر یک مسجد عالی بود به تماشا رفتیم. دیدم مسجد چون عالم از آسم خالیست، ولی قالی بزرگی که چهارده زرع طول آن به نظر می آید در میان مسجد پیچیده افتاده بود. پیشتر رفته دیدم سگی هم در یک گوشه آن قالی خوابیده است... توجه کنید که سگ از نظیر سگمانان نجس است و به همین دلیل است که نویسنده مسلمان به قول خودش. آه از نهادش سر می آید. بی اختیار و به سختی می گریه و دودستی سر می زند و می گوید: «خدا! این چه بساط است قوه از دین و دیانت چه بهر پای برای الهامی این منکک باقی مانده است!...» بعد از تحقیقات معلوم شد که مسجد از واعظ و میزبان و نماز جماعت، به کلی محروم است.» (۱)

نویسنده در شهر دیگری، در قزوین باز برای نماز به مسجد می رود. مسجد خیلی عالیست اما چه فایده؟ چنان که از بیرون ب شکوه دیده می شود اندرونش صدچندان پریشان است: حمییرها همه جا پاره پاره. در گوشه های دو سنگ گذاشته بودند. دو نفر گردو شکسته. مفرش را سوا می کردند. در طرف دیگر چند نفر نشسته آثار می خوردند. و در گوشه دیگر خربزه خورده پوست و تخم هایش را ریخته بودند.» (۲)

و با باز در شهر دیگری، در شهر

مراغه برای ادای نماز ظهر به مسجد جمعاً می رود: «دیدم در یک طرف آن مسجد عالی خربزه انبار کرده اند. غیرت اسلامی. نویسنده را وادار می کند که از سردرد و نواختن بر سر پیرمرد صاحب خربزه ها که خانه خدا و عبادتخانه ستمانان را انبار کالای خود کرده فریاد بزند. پیرمرد جاهل از این دانه و فریاد من سر خود خشکیده برای عذرخواهی این خطا و تسلیت خاطر من گشت آقا همیشه که اینطور نیست، در طرف ساق تنها یکی دونه بدینجا خربزه می گذاریم!» (۳)

و تنها در این چند شهر نیست که مساجد به این حال و روزند؛ به قول نویسنده کتاب «مسجد همه خراب و غرق گرد و غبارند، آن ها غالباً بسته مانده اند. گذشته از این ها، در این مساجد نماز جماعت کمتر داده می شود. در هر گوشه چند نفر دستمال خود را به عوض جامع نماز پیچ کرده متفرقا نماز می گزارند چون که زمین پر از گرد و غبار است.» (۴)

شاید آن ها که مدعی مذهبی بودن مردم ایران هستند، تصورشان این باشد که مردم در حد نماز پیش نسبت به دین و امور دینی اینطور بی اعتنا، یا بی میلان بوده اند و امروز اوضاع فرق کرده و مدعی تر شده اند؛ ولی آن ها که تفکرات اسلامی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی ذهنشان را اشغال نکرده و سال های پیش از انقلاب را در خاطر دارند می توانند به یاد بیاورند که کمتر مسجدی در شهرهای بزرگ ایران وجود داشت که در آن نماز جماعت و به خصوص نماز جمعه برگزار شود و به تیریز شاهد عادل برای این مطلب

هم یکی از نظریه پردازان همین جمهوری اسلامی است به نام غلام علی حداد عادل که بیست سال پیش در نقد کتاب «اسلام در ایران». نوشته یک محقق روسی به نام بطروفشفسکی، با ناسف به منسوخ بودن سرگزاری نماز جمعه در مساجد ایران اشاره می کرد. بطروفشفسکی در کتاب خود نوشته بود که در گذشته «همه مسلمانان» و از جمله زنان در هنگام نماز جمعه «همینا در مسجد حضور داشتند و مدعی شده بود که اکنون هم» این عادت در ایران که منسوب شیعه دارد محفوظ مانده است. ولی حداد عادل در رد این ادعا با قاطعیت نوشت: «می دانیم که اکنون در ایران ... این عادت تقریباً نزد مردان هم محفوظ مانده است.» و افزود که اساساً «در حال حاضر نماز جمعه در مساجد شیعه به جای آورده نمی شود.»

فکر می کنم همین مقدار برای این که فرض مذهبی بودن مردم ایران زیر سوال برود کافی باشد؛ و من از سمت اعتقادی مؤمنان متعصب، که بسختی پای بند تمام اصول اعتقادی و آداب اسلام هستند، حرفی نمی زنم که وقتی پتانسیف فردی و طبقاتی شان پیش می آید به هر نوع تخریب در اصول و فروع دین و ما تزیست کردن کلام شرعی دست می زنند. در هر حال مردم ما اگر هم مدعی بوده اند. و مذهبی هم باشند این اعتقاداتشان در حدی نبوده که در طول تاریخ حتی بکبار هم شده برای استقرار حاکمیت مذهبی به کوفه و بازار بریزند و یا بنتر از آن مانند مسلمانان متعصب امروزی الجزایری به سایر حکومت اسلامی مسلمانان بچنگند و هرکس را هم که آداب اسلامی را مراعات نکرد در هر کجا یافتند بکشند. اساساً در تمام طول تاریخ ایران، و در سیاهترین شرایط هم ما حکومت مذهبی نداشته ایم و حداکثر در کنار حاکمیت رسمی استبدادی غیرمذهبی و یک قدرت مذهبی وجود داشته که یا در ارتباط ننگانگ و حتی ارگانیک با حکومت عرفی بوده و نه در عمل و به طور غیررسمی در بعضی امور عمومی اعمال نفوذ می کرده است. احتیاج به توضیح نیست که حتی همین هم. که از چند سال پیش طرح ولایت فقیه را داده بود و بعد هم خرافان استقرار جمهوری اسلامی بدون یک کلمه کم و زیاد شد. در جریان انقلاب طرح خود را مسکوت گذاشته بود و برعکس تکرار می کرد که او قصد حکومت ندارد و پس از بازگشت به ایران در قم اقامت خواهد کرد و فقط به ارشاد مردم خواهد پرداخت؛ و بالاخره هم



فرمان نخست‌وزیری را به نام یک تحصیل‌کرده فکری مسافر کرد که اسلام و حکومت را نه به‌شیرود او و یارانش بلکه به‌شیرود مدرن و امروزی می‌فهمید. و تنها پس از یک رشته فعل و انفعالات و پیشرویه‌های خزنده روحانیان در غرضه سیاست و دست‌اندازی‌های ندریجی آنان به حکومت بود که شرح خمینی به‌عنوان ولایت فقیه شکل کامل خود را در چهره جمهوری اسلامی بازیافت.

البته منظور از این مصادم این نیست که عنصر مذهب، و به‌خصوص مذهب اسلام، هیچ نقشی در حیات ذهنی و زندگی اجتماعی مردم ما ندارد بلکه مغزب این‌است که نشان داده شود که جز در مورد عده معدودی از افراد جامعه ایران، که ذهنیت مذهبی تمام حیات مادی آن‌ها را تشکیل می‌دهد و عامل ذهنی به‌عنوان ستون اصلی زندگی‌شان درآمده و یا آن‌ها که در لحظه معین تاریخی دامن زدن به عنصر مذهب و تقویت آن‌را به‌مرد منافع طبقاتی و اجتماعی خود می‌بینند، برای اکثریت قریب به اتفاق مردم در رابطه بین مذهب و سیاست و رابطه میان ذهنیت مذهبی و عینیت مادی زندگی، آنچه تعیین کننده است و در طول تاریخ کشور ما تعیین کننده بوده عنصر سیاست و عینیت زندگی است نه مذهب و ذهنیت مذهبی، و تنها وقتی منافع سیاسی و اجتماعی مردم ایران ایجاد کرده در مبارزه یا قدرت سیاسی از سلاح مذهب و یا بهتر گفته شود از نیروی روحانیت هم استفاده کرده‌اند و برای گرفتن امتیاز از حاکمیت سیاسی به آن میدان داده‌اند. ولی هنگامی که مذهب و روحانیت با منافع سیاسی و اجتماعی آنان در مخالفت یا تعارض قرار

گرفته این مذهب و روحانیت بوده که به‌سود سیاست کنار زده شده است. مردم ایران در طول تاریخ بارها و بارها این مطلب را ثابت کرده‌اند و نمونه آن هم اینکه از نود سال پیش، یعنی از زمان جنبش مشروطیت تا انقلاب بهمن هیچ حرکت جدی و قابل ملاحظه‌ای که رنگ مذهبی داشته باشد صورت نگرفته و اگر اینجا و آن‌جا هم تحریکاتی صورت گرفته مطلقاً هیچ حمایت اجتماعی و توده‌ای پیدا نکرده بلکه برعکس بعضی اوقات مردم با شدت با آن مقابله کرده‌اند. از جمله در جریان جنبش مشروطیت همیشه این بحث میان مشروطه‌خواهان حتی مسلمانان با اعتقاد آن و روحانیتی که خود را حامی مشروطیت می‌خواند و می‌خواستند صورت مذهبی را بر مشروطیت تحمیل کند این

درگیری وجود داشته که مردم ایران برای استوار اصول مشروطه قیام کردند نه برای تحقق اصول دین؛ و اوج این درگیری همان اقدام شیخ فضل‌الله نوری است که تحت عنوان دفاع از دین میر و حفظ بیعت اسلام، با نظامات مشروطیت مخالفت می‌کرد. نمونه دیگر این‌که مردم و نمایندگان آنان در مجلس شورای ملی پس از یک دوره قانون‌گذاری و در اولین فرصت اجرائی اصلی را که همین روحانیت به قانون اساسی تحمیل کرده بود و منظور از آن نظارت روحانیان بر قانون‌گذاری و تطبیق قوانین با مبانی مذهبی اسلام بود برای همیشه مسکوت گذاشتند.

در زمان حکومت رضا شاه هم که حاکمیت غیرمذهبی صدها درصد و به‌طور کامل تثبیت شد، با اینکه مردم از حکومت استبدادی او مطلقاً ذوق خوشی نداشتند، علی‌رغم بعضی تحریکات روحانیت، از نظام غیرمذهبی آن استقبال کردند به‌طوری‌که هیچ‌یک از محدودیت‌هایی که حکومت دیکتاتوری رضاشاه برای نظامات اسلامی و به‌خصوص برای روحانیت به‌وجود آورد مطلقاً مورد اعتراض جدی توده مردم قرار نگرفت، و حتی یکبار که در سال ۱۳۱۴ تحریکاتی با سرپرستی کسی به‌نام بهلول در مشهد علیه کشف اجزای حجاب صورت گرفت مطلقاً از جانب مردم عادی حمایتی نیافت و سرکوب آن هم که همراه با تجاوز مسلحانه نیروهای انتظامی به مقبره امام هشتم شبیهان بود کمترین اعتراض جدی را برنیزانگیخت؛ و از همه جالب‌تر و غیرشانگیزتر این‌که پس از سقوط حکومت استبدادی رضاشاه، که کمتر از شش سال بعد صورت گرفت و رواج فعالیت‌های مذهبی در آزادی کامل از سرگرفته شد، هیچ زن مسلمان سونی، حتی متعصب‌ترین آن‌ها به چادر و چاقچور، که حجاب اسلامی پیش از کشف حجاب شمرده می‌شد، بازنگشت و تنها عده معدودی از زنان مسن چادری بر سر انداختند که بیشتر می‌توانست جنبه سنتی داشته باشد و نه مذهبی.

اما در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، با اینکه تمام عوامل خارجی و داخلی برای جلوگیری از بسط جنبش توده‌ای و گسترش افکار ترقی‌خواهان به سازمان‌دهی انواع اشکال حرکت مذهبی دست زدند ولی همه‌جا عنصر مذهب بود که در برابر پیشرفت جنبش توده‌ای بدون کمترین مقاومتی از تمام سنگرهای خود به‌سود آن عقب‌نشینی کرد و توده‌های

عظیم مردم، یعنی تقریباً تمامی زحمتکشان و محرومان شهری و دهاتی، اعم از مسلمان سنی، اعتقاد یا سنی‌باور، و هم‌چنین اکثریت عظیمی از روشنفکران و تحصیل‌کرده‌گان طبقات متوسط و نیردریاری، انواع و اقسام رهبران مذهبی و یا مظاهر به منصب را مانند سیدضیاءالدین، ضیاطی‌ها و خانمی‌زاده‌ها و کاشانی‌ها را ره کرده در زیر پرچم حزب توده ایران و یا به‌گرد آن جمع شدند در حالی‌که این حزب نه‌تنها از طرف قدرت سیاسی بنده از طرف مذهبی‌ها، به‌عنوان کمر و لامذهبی، به‌سختی مورد حمله قرار می‌گرفت.

حالا حتی این سوال پیش می‌آید که خوب، اگر این‌طور است چه شد که مردم ایران در برابر حکومت استبدادی محمدرضاشاهی و در جریان سرنگونی آن به‌دندان روحانیان راه افتادند و با مذهب و حاکمیت مذهبی پناه بردند؟

مسلم است که این امر دلایل تاریخی و اجتماعی خاص خود را دارد ولی میدان یافتن فعالیت خمینی و یارانش و ایجاد جمهوری اسلامی پیش از هرچیز عمل سیاسی دارد و بدون شک اگر اوضاع و احوال سیاسی جهان و ایران و ذهنیت سیاسی عده‌ای از مردم در آستانه انقلاب ملور دیگری بود روی کار آمدن حکومت اسلامی، اگر در هر کشور دیگری در جهان محتمل شمرده می‌شد، در ایران ما غیرممکن بود.

به‌طور خلاصه این‌که ما در دوران جنگ سرد میان دولت‌های امپریالیستی و کمونیستی و اوج جدال و درگیری میان نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم زندگی می‌کردیم. در ایران ما هم، که در همسایگی اولین و نیرومندترین کشور کمونیستی جهان قرار داشت و یک جنبش توده‌ای عظیم، که انکار توده‌ای سوسیالیستی را تا اعماق توده‌های زحمتکش برده بود و تمام نیروهای روشنفکری و ترقی‌خواه را به خودش جذب کرده بود، در پشت سر داشتیم و امواج جدید ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری در میان نیروهای شرقی جذبه قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود، درست به‌معنی دلیل بود که حکومت استبدادی محمدرضاشاهی به‌علت ماهیت ذاتی خودش و با راهشانی و کسک امپریالیسم برای جلوگیری از گسترش افکار توده‌ای و سوسیالیستی و برآمد جنبش خلق به هر نوع عمل سرکوبگرانه از یک طرف و اقدامات اجتماعی فرهنگی از طرف دیگر دست می‌زد و یکی از این

اقدامات هم نتهما باز گذاشتن میدان برای فعالیت عناصر مذهبی و توسعه دانه افکار مذهبی بلکه تقویت جدی آن بود.

محمدرضاشاه، درست برخلاف پدرش رضاشاه، که دور مذهب و روحانیت و دخالت آن‌ها را در امور سیاسی و اجتماعی به کلی خط کشیده بود، علاوه بر اینکه خودش شخصا موجودی خرافاتی بود به شدت به مذهبی بودن نظاره می کرد و تا آنجا که می توانست به عوامل مذهبی و روحانی میدان می داد. می نوشت که از همان کودکی کمر بسته بوده به ترویج که در هفت سالگی بکسار امام قائم با او ملاقات کرده و ساز دیگر با نوشیدن شربتی از دست مبارک مولای متقیان از بیماری مرگ نجات یافته و بلاخره ساز سوم هنگام افتادن از اسب حضرت ابوالفضل سر رسیده و او را بر سر دست گرفته و سالم بر زمین نهاده است. (۵۱): احرام بست و به زیارت مکه رفت؛ در مواقع لزوم برای دست بوسی مجتهد اعظم به قم رفت؛ هر وقت عمره سفر می کرد امام جمعه قلبی درباری برای او دعای خیر می خواند و به او فوت می کرد و او را از زیر قرآن عبور می داد؛ هرگاه به راه انداختن یک جنجال سیاسی را لازم می دید دست به تلمز آیت الله بزرگ سید محمد بهبهانی می شد تا اویش و ارادتی مانند شعبان بی مخ و طیب و قدم رمضان یخی را برای مرده گشتی به راه اندازد، و یا رئیس ستاد ارتش را همراه با رجزخوانی ها و هل من بازگویی های شیخ فلسفی به تسخیر حنجره القصدس بهانیان می فرستاد، و بعدها هم طرح سپاه دین می ریخت. گذشته از همه اینها جوجه فیلسوف های فکلی مانند سید حسین نصر و احسان نراقی را در دربار خود پرواز می کرد و به نظریه پردازی درباره تدوین و ترویج افکار اسلامی و به اصطلاح ضد غربی وامی داشت و در دانشگاه تهران به تاسیس دانشکده الهیات فرمان می داد و روحانیانی مثل مطهری و منتج و امثال آنان را دعوت می کرد تا در آنجا جوانان دانشجوی را برای حضور پاک و مطهر در پیشگاه حضرت باری تربیت کنند، و از آنسو امثال شیخ محمدباقر سنگلجی و چند آخوند دیگر را در اداره سانسور می گذاشت تا اگر در لابلای سطور کتبی سخنی برخلاف ایمان یافتند قلم قریز بر آن بکشند و اوراق آنرا خمیر کنند و اگر لازم شد نویسنده یا مترجم آنرا به زیر انچه بکشند. حتی نشریات بی ضرر و بی خاصیتی مثل مجلات بانساز و فردوسی را تعطیل می کرد و در عوض

دست حوزه علمی، قم را با تمام امتحانات مالیش باز می گذاشت تا هرماه دهها هزار نسخه مجله مکتب اسلام را بی رقیب روانه بازار کند.

از آن طرف در حالیکه جزای کمترین حرکت و یا حتی اظهار نظر مخالف سیاسی زندان و شکنجه و حتی تیرباران بود در برابر مزاحمان و یا مخالف خوانان مذهبی راه ماماشات و استنفاده یا سواستفاده از آن‌ها را در پیش گرفته بود؛ گروه نیرویستی فدائیان اسلام در ساختمان دادگستری شاهنشاهی و در برابر چشم حیرت زده حاضران احمد کسروی تاریخ نویس نامدار کشور را کشتند و دستگاه های پلیس و عدالت نازکمتر از گل به آنان نگفتند و تنها وقتی به حشونت با آنان برخاستند که بر سر و چشم خود دستگاه پنجه انداختند. دستگاه در مقابله با مخالفان مرتجع اصلاحات شاهانه در حالیکه یکجا شش نفر از بزرگترین رؤسای عشایر را بی درنگ در برابر جوجه آتش قرار می داد شدیدترین اقدامش در برابر روحانیون تبعید محترمانه یکی از مرتجع ترین و سرسخت ترین آن‌ها به خارج از کشور بود. در حالیکه نه تنها احزاب بنکه سندیکها و اتحادیه های صنعتی حق حیات نداشتند و دانشجویان دانشگاه حتی از برگزاری جلسات عمومی محروم بودند حسینیه ارشاد به عنوان مکتب پرورش جوانان اسلامی با دست باز و امکانات فراوان فعالیت می کرد و تنها زمانی مراسم آن شدند که دستگاه حکومت استبدادی وجود آن را برای خود دست و پاگیر یافت. دستگاه که احساس کرده بود نمی تواند جلوی گرایش های مخالف را در میان نسل جوان بگیرد مستقیم و غیرمستقیم به گسترش جریان های فکری انحرافی مذهبی سیاسی میدان می داد. نمونه برخورد دستگاه بانیس با علی شریعتی و جلال آل احمد از این گونه بود. گذشته از این که اینها اهل درد بودند یا نه و در افکار ارتجاعی شان اسالت و صداقت داشتند یا نه، فعالیت های فکری اجتماعی آن‌ها بهترین وسیله بود برای انحراف جوانانی که باید به راه مبارزه سیاسی و فکری مترقی می رفتند. دستگاه در حالی که امثال بیژن حزنی و رفیقانش را پس از سالها زندانی کردن بدون هیچ حکم و رای قانونی پنهانی تیرباران می کرد امثال شریعتی و آل احمد را به نحوی بر سر زبانها می انداخت و جوانان را نادانسته به دنبال آنان و افکار عقب مانده شان هدایت می کرد. سرانجام دستگاه استبداد

محمدرضاشاهی و حنبیان اپرینایست او وقتی خود را در جلوگیری از جنبش انقلابی توده ها عاجز دیدند از ترس کمونیسم، و در واقع برای جلوگیری از روی کار آمدن یک قدرت دموکراتیک تودهای به دامن مرتجع ترین رهبر مذهبی آویختند و با تمام قدرت و با انواع حیلها و دسیسه ها او را تا رأس قدرت بالا بردند.

به این ترتیب با سرکوب هر نوع جنبش دموکراتیک و باز گذاشتن میدان برای تاخت و تاز عنصر مذهب و حتی تقویت آن در برابر شیخ کمونیسم در فضای هیجان زده و انقلابی ایران جز برای غول بی شاخ و دمی که از چراغ جاده سردر آورد، راه بر هر نیروی انقلابی بسته بود و سردمی که در برابر چنین هیولانی قرار گرفتند در برابر حکومت استبدادی محمدرضاشاه حضور او را پذیرا شدند.

ام اینک دیر زمانی گذشته است زمانی سخت که کشور در زیر سنگینی تنه دولتیانی که بر آن سوار شده اند به زانو درآمده است در این مدت مردم کم کم سیاهی سیاه حکومت مذهبی را شناختند و از آن فاصله گرفتند؛ نه آن‌ها که از راه سیاست بازی و اپورتونیسم هیولا را بزرگ می کردند، آن‌ها هم که از روی اعتقاد در توهم افتاده بودند نه از آخوند و حکومتش، که بعضی حتی از اسلام هم زده شدند. کم نیستند کسانی که در اثر چهره و رفتار آخوند خمشر در شناخت خود از سیا و کردار پیشروان اصلی دین هم دچار تردید شدند و چه بسیار مسلمانان معتقدی که پس از مشاهده طلبه های حکومت اسلامی، و با دیرتر، پس از استقرار آن، به تجدیدنظر در اعتقادات مذهبی خود پرداختند و سپس بر اصل مذهب چهار تکبیر زدند، و اینک جمهوری اسلامی در حال نزاع در برابر نفرت و خشم سردمی فریب خورده و آسیب دیدد قرار گرفته که هر لحظه فرصتی می یابند ضربه ای به او می زنند تا مرگش را جلو بیاورند و نیروهای گوناگون سیاسی و اجتماعی هر کدام به صف آرایی پرداخته اند و خود را آماده پذیرانی فردای سرتوشت می کنند.

در اینجا بحث بر سر این نیست که فردا چه خواهد شد و بحث بر سر آرزوها و توهمها و یا برنامه های نیروهای سیاسی و اجتماعی برای فردا شان نیست، در اینجا تنها بحث بر سر تلاش نیروهائی است که هم اکنون به توجان نظام سیاسی و یا نظام اجتماعی فرهنگی آن و با اسلام در معنای کلی آن کمر بسته اند.

تمام ...

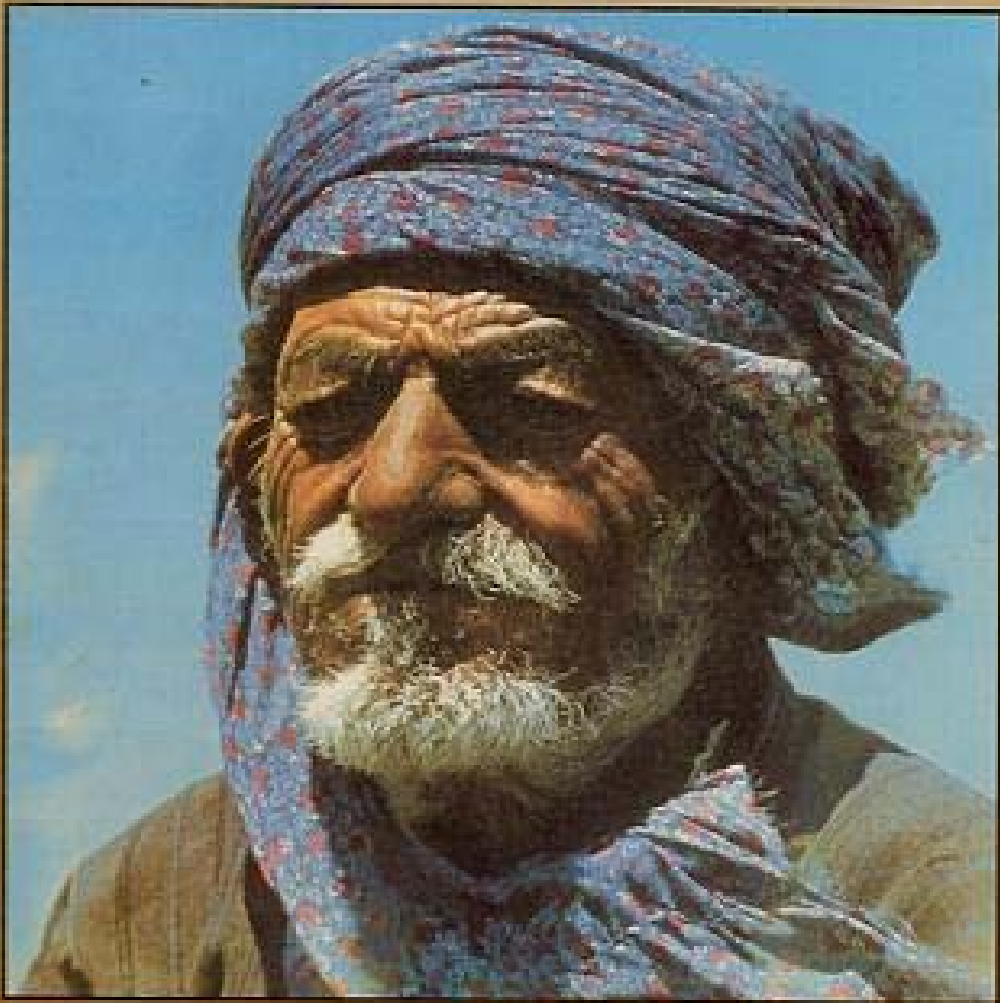
نظریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

زقانه

rouzaneha.org

شماره ۲ سال اول، تابستان ۱۳۹۴

تحریر: امجدی محمودی، ناصر عباسی، محبوبه کرمانی، مسعود آشتیانی، بهمن مشیرزاده، فرهاد کتور و...
ترجمه: بهشتی و فریدون، مسعود غلامکار، آفراتیوفا، یادداشت‌های اردشیر محسنی، انتخابات فرانسه، مهتاب متین، اسلام
موجود، اسلام موعود، ناصر مؤمنی، سلام سینما، ناصر بنگاش، لویه ناچوگان، باغی برگزیده، شهلا شفیق، آسختکی و نواز
پس شعر و سیاست، محمود درویش، یاقین آریخ، سلیمان رشیدی و... «سازنده علیه طرف» اینتاسی، سائیش، و...



نقطه

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
 مدیر مسئول: بهزاد لادین
 سردبیر: ناصر مهاجر
 زیر نظر هیئت تحریریه
 مسئول فنی: کریم صادق
 صفحه آرائی: علیرضا باوری

نشانی پستی در ایالات متحده آمریکا:
 Noghteh
 P.O.Box 8181
 Berkeley, C.A. 94707 U.S.A

نشانی پستی در اروپا:
 Noghteh
 B.P. 157
 94004 Croteil Cedex, France

حساب بانکی:
 Noghteh
 Account No. 139299
 Cooperative center Federal Union
 P.o. Box 248
 Berkeley C.A. 94701 0748
 U.S.A

شماره و ناشر:
 510 - 763 6220 U.S.A
 e-mail: noghteh@igc.apc.org



نقطه

rouzaneha.org

- | | |
|----|--|
| ۴ | تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی |
| ۸ | مجموعه کوردستان |
| ۳۳ | رضاشاه، انگلستان و اتحاد شوروی |
| ۳۴ | پایان تاریخ... |
| ۳۹ | قیام مردم اسلام شهر |
| ۴۵ | تراژدی بهداشت و درمان در ایران (۲) |
| ۴۹ | آترناتیوها |
| ۵۴ | انتخابات فرانسه |
| ۵۷ | اختلاف نظر در میان ساندنیست‌ها |
| ۶۰ | سارزه علیه طرد |
| ۶۳ | آمیختگی و تمایز بین شعر و سیاست |
| ۶۶ | اسلام موجود، اسلام موعود |
| ۷۵ | چند نکته دربارهٔ مارکس، اندیشمند... |
| ۷۷ | سلام سینما |
| ۷۹ | نگاهی به "نبردی نابرابر" |
| ۸۰ | معرفی کتاب "فلسفهٔ مارکس" |
| ۸۲ | هرگز از یاد نمی‌رود... |
| ۸۴ | شرم فریادی علیه... |
| ۸۶ | نامه به نعمت آروم |
| ۸۷ | تسبیه باغچه بان، بانوی برگزیده... |
| ۸۹ | کتاب‌های تازه |
| ۹۰ | اختیار زندگی مردم از زبان رسانه‌های... |

از کسانی که می‌خواهند برای مقاله مقاله بفرستند خواهش می‌کنیم به نکتهای زیر توجه کنند:

- منطقی، از انتشار مقاله‌هایی که برای نشریه‌های دیگر نیز فرستاده شده، خودداری می‌کنند.
- همراه با ترجمه، نسخه‌ای از متن اصلی را بر ایمان بفرستند.
- تا حد امکان کوشش کنید که نوشته‌تان از ۴۰۰۰ کلمه بیشتر نشود.

اسلام موجود،

اسلام موعود (۲)

rouzaneha.org

باقر موعود

این جریان‌ها در برابر چهره‌ای که فقیمان از اسلام به دست داده‌اند می‌خواهند ثابت کنند که اسلام دین تحول، ترقی، دموکراسی، عدالت، مساوات و یا رأفت و شفقت و تسامح و مانند این‌هاست. این‌ها اگرچه برای اثبات واقعی بودن این خصوصیات به استدلال‌های گوناگون دست می‌زنند نه تنها حرف‌هاشان غالباً به شکل اصولی از جانب نمایندگان فکری جمهوری اسلامی و طرفداران ولایت فقیه تماماً رد می‌شود و بعضی از آن‌ها تا سرحد کفر مورد حمله قرار می‌گیرند، و نه تنها در مجادلات و مناقشاتشان با جریان‌های فکری دیگر اسلامی ضعف استدلال‌هایشان آشکار می‌شود، بلکه در احتجاج‌های خودشان هم گرفتار تناقض‌گویی‌های دائمی هستند.

برای مثال جریان‌هایی که عبدالحکیم سروش در رأس آن قرار گرفته به قول خودش با «تبیین‌های فیلسوفانه و معرفت‌شناسانه» به جعل تئوری‌هایی مانند «قبض و بسط دین» پرداخته و با طرح سباحشی از قبیل «عصری کردن دین»، «حکومت دموکراتیک دینی»، «مفکیک دین از معرفت دینی» و مانند این‌ها نه تنها می‌خواهد اصل اسلام را نجات دهد بلکه قصد دارد با نقد جمهوری اسلامی خواننده خود را به یک حکومت دینی اسلامی به اصطلاح آرمانی هدایت کند. سروش نظریه «قبض و بسط» خود را دنبال کننده «راه پیشروان جلیل‌القدری چون غزالی و اقبال و عبده» می‌شمارد و ادعا می‌کند که اگر یکی از ارکان این نظریه، که «مفکیک اصل دین از معرفت دینی» است جا بیفتد «حجاب ستبری را در دین‌شناسی خواهد درید» و توضیح می‌دهد که «معرفت دینی» خود دین نیست، «تفسیر دین» و «مناقشات و مشاجرات عالمان دین بر سر فهم دین و مجموعه آرای متخالف است» (۷)

اما دین خود امری است الهی و همین الهی بودن است که قدسیت و ابدیت و حقانیت آن را تضمین می‌کند، و تئوری قبض و بسط کوششی است تاریخی «برای حفظ همین گوهر عزیز». او در مناقشه با یکی از نمایندگان جریان‌های اصلاح‌طلبانه دینی، که اصل دین را «مقول‌های بشری» می‌خواهند، تکرار و تأکید می‌کند که دین «مجموعه‌ای ثابت، مطلق، ازلی و قدسی» و الهی است و آنچه بشری، نسبی، متغیر و قابل بررسی و مناقشه است معرفت دینی است نه خود دین. سروش پس از این سخنان با بیان این جمله که «قرض عدم‌الاهیت و عدم ابدیت و عدم

اسلام و نظام اسلامی، آن‌طور که خود فهمیده‌اند و عرضه می‌کنند، برخاسته‌اند و قصد دارند ادامه حکومت مذهبی را با چهره‌های تازه موجه جلوه دهند و به قول یکی از آن‌ها پیش از آن‌که «نقد بیرونی» که از طرف غیرمؤمن و ضدایمان صورت می‌گیرد، برگ و ریشه تفکر دینی» را بزنند با «نقد درونی» و مؤمنانه به «بارور کردن و پایدار کردن اندیشه دینی» بپردازند. (۶)

نمونه‌هایی از این قبیل یکی محفلی است که نشریه «کیان» را ارگان خود کرده و از افراد شاخص آن دکتر عبدالحکیم سروش است که از همان روزهای اول استقرار نظام جمهوری اسلامی به عنوان فیلسوف و نظریه‌پرداز آن در میان عناصر غیرمعمول شناخته شد و دیگری جریان نهضت آزادی و یاران و هم‌فکران آن‌هاست که در رأس آن مهدی بازرگان قرار دارد و از فردای انقلاب به عنوان رئیس دولت و چهره شاخص جریان لیبرالی اسلامی معرفی شد و خود او در یک مقایسه، خمینی را بولدوز خواند که می‌گوید و پیش می‌رود و خودش را انوموبیل ظریفی که تنها در جاده آسفالت‌نقده قادر به حرکت است. به هر حال جوهر کار فعالیت‌های فکری و احتجاجات حضرات این‌است که خرج خودشان و اسلام را از جمهوری اسلامی جدا کنند و مردم را، که اینک دورخیز کرده‌اند که تمامی نظام را همراه با تعلقانش جارو کنند، به خیال خود برای پذیرش یک نظام حکومتی اسلامی شسته‌رفته و برگ کرده آماده کنند: و لابد امیدوارند که درگیری و مبارزهای که روحانیان در قدرت با آن‌ها دارند آن‌ها و حکومت اسلامی پیشنهادی‌شان را در برابر مردم موجه جلوه بدهد.

اثبت کم نبوده‌اند مسلمانان با اعتقادی که از همان روزهای اول با جمهوری اسلامی خمینی مخالف بوده‌اند و با هزار زبان و به کمک دلائل گوناگون کوشیده‌اند تا ثابت کنند که اسلام این نیست و این نظام با آنچه در اسلام آمده سنگینی ندارد و اگر کسی در مقام تأیید یا اثبات یگانگی میان اسلام و نظام جمهوری اسلامی برسی‌آمد او را متهم می‌کردند که حرف کمونیست‌ها و یا بی‌دین‌ها را تکرار می‌کند و حال آنکه معلوم نیست چطور می‌شود خمینی و با منتظری و بسیاری دیگر از روحانیانی را که به درجه اجتهاد و مقامات بالای روحانیت رسیده‌اند و سال‌ها در راه تحقق اصول اسلام خالصانه و مؤمنانه تلاش و فعالیت کرده‌اند و در این راه آسیب‌هایی هم متحمل شده‌اند نامسلمان خوانند و با به انحراف از اسلام متهم کرد؟ بعضی جریان‌های سیاسی اسلامی و اسلام‌زده هم پس از مدتی کجدار و مریز، که انحصارطلبی روحانیت دیگر به کلی عرصه را بر آن‌ها تنگ کرد به یاد اسلام «راستین»، «واقعی»، «اصیل» و از این قبیل اصطلاحات افتادند و مدعی شدند که آنچه خمینی و انصارش عرضه کرده‌اند اسلام دجالان یا اسلام ملاتاریا و اشال این‌هاست و این خود آن‌ها هستند که حامل اسلام واقعی‌اند! و حالا که بوی الرحمن جمهوری اسلامی بلند شده عده‌ای از صاحب‌نظران و اندیشه‌پردازان و سیاسیوتی که جزئی از این نظام بوده‌اند می‌بینند که این نظام اسلامی و احکام و افکار آن دیگر به هیچ‌وجه قابل دفاع نیست سعی می‌کنند حساب خود را از دستگاه حکومتی سوا کنند و در عین حال از طریق بحث‌های آکادمیک و یا سیاسی-اجتماعی به دفاع از

حقیقت. برای دین موضوعی باقی نمی‌گذارد تا بر سر آن مناقشه شود. طرف مشاجره را محترمانه و به کنایه از جرگه کسانی که صلاحیت دینی دارند بیرون می‌اندازد.

او هنگامی که از طرف همین صاحب‌نظر مسلمانان در برابر این اتهام فرار می‌گیرد که با طرح بحث «معرفت دینی» و تفکیک آن از خود دین می‌خواهد، علامت و نشانه‌های بحرانی را که «ایدئولوژی و مذهب رسمی و سنت حاکم را زیرگرفته است سوختا تسکین» بخشد (۸) از خود به این ترتیب دفاع می‌کند که «اگر بحرانی پدید آمده همان فهم از دین» یعنی فهم قضاوتی مقامات رسمی و حاکم» مسئول است» نه خود دین، و نظریه «قبض همین فهم از دین را مسئول می‌تواند و لذا آنرا مضمون و معاف نمی‌گذارد و توحیه و تسکینی» سوقت یا تاوقت برای آن فراهم نمی‌آورد».

سروش با این سخنان در واقع همان شعار عهدی و رنگ و رو زفته را تکرار می‌کند که می‌گفت «اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست» و در عین حال متقابلاً انتقادکننده را. که به عنوان یک روشنفکر مسلمان مومن در جامعه ایران انگشت‌نماست، مورد حمله و در واقع نوعی تکفیر قرار می‌دهد که با «اندیشه خلاف منطق و پیش توحیدی» ارزش نظریه نجات‌دهنده او را «در پای یک حکم سیاسی نا صواب و ناروا فریانی می‌سازد».

او می‌گوید کمال دین به این معنا نیست که «اثباتی باشد حاوی همه چیز» بلکه کمال دین «در دین بودن و در غرضی فاست» که خادم است (۱) و «کسی که به حقیقت دینی ایمان آورده در مواجهه با یک نمونه باطل یا یک تعارضی ظاهری» کمترین تردیدی در کمال دین و گوهر آن به ذهنش راه نمی‌یابد بلکه فهم خود را متهم می‌دارد و «در تصحیح فهم خود می‌کوشد همان‌طور که یک کشیش مسیحی در قرن شانزدهم گفت: «اگر گردش زمین به دور خورشید مسلم شود ما اعلام خواهیم کرد که ما تا کنون قطعاً از کتاب مقدس را نمی‌فهمیده‌ایم» (۹)

بر این اساس «قرآن مقدس و فوق چون و چراست... و روایت «نیز» متدستند» و ما «در ازها نقص و عیبی قابل تبعیت» و «پیشاپیش صحت و حرمت و قدست» آنها را پذیرفته‌ایم و آنها را «فوق چون و چرا» عیبی می‌دانیم» و «در خصوص آنها مناقشه نمی‌کنیم». آنچه قدسی نیست و قبیل مناقشه و چون و چرا پذیر است

نظرات و آراء علما و حکماست نه قرآن و روایات و سنت. بهرحال معرفت دینی اگرچه به تنوع مقدس دینی تکیه دارد اما خود مقدس نیست و جنبه تخصصی و اجتهادی دارد (۱۰). در این‌جاست که سروش و دوستان او پایشان را از خط قرمزی که حوزه «علمیه» قم و نظریات صادره از آن تعیین کرده بیرون می‌گذارند و به قول خودشان «از پاره‌ای آراء که به‌ناحق

سروش به عنوان یک محیی دینی ایده‌آلیست به تحقیر ایدئولوژی در برابر دین می‌پردازد و آن را «اندیشه‌های مقبول ولی باطلی» می‌خواند که «حجاب عقل و دشمن خرد و روشن‌بینی آدمی است».

rouzaneha.org

کسب قداست کرده بودند سلب قداست» می‌کنند و به این ترتیب در شرایط موجود که ولایت فقیه حاکمیت دارد چهره محیی اسلام و اصلاح‌طلب به خود می‌گیرند.

سروش از طرف دیگر به عنوان یک محیی دینی ایده‌آلیست به تحقیر ایدئولوژی در برابر دین می‌پردازد و آنرا «اندیشه‌های مقبول ولی باطلی» می‌خواند که «حجاب عقل و دشمن خرد و روشن‌بینی آدمی است» (۱۱) و بنابراین برخلاف شریعتی که دین را نوعی ایدئولوژی می‌داندست اظهار عقیده می‌کند که «ایدئولوژی آگاهی‌دروغین است» و برخلاف دین، جامعه‌ایست که «در دوران خاصی» «به تن عده خاصی» می‌خورد و دین ایدئولوژیک «تین فشری و یکجهدی» خواهد بود (۱۲). در برابر این ادعاها یکی از ناقدان به‌حق یادآوری می‌کند که برخلاف این نظریه «ایدئولوژی» محمول «ذهن آزاد و خلاق» است و برخلاف دین به عقل و آزادی ملازمه دارد (۱۳). و دیگری اظهار عقیده می‌کند که هم شریعتی که دین را ایدئولوژی می‌خواند و هم سروش که به «احیاء دین» کمر بسته هر دو «دغدغه دین» دارند و «کرشمه تاریخ و طنز زمانه» در این است که یکی «سخر زوج عصر خرد است» و می‌خواهد با عصری کردن یا راسیونالیزه کردن معرفت دینی «تتمه‌ای از دین را حفظ» کند و یکی «سحر الفسوف عصر عمل» است و «اسول و احکام قدسی دین» را به‌صورت یک ایدئولوژی «تعامت‌خواه» درآورده است. (۱۴)

حقیقت هم این است که تمام تلاش سروش و تروی قبض و بسط او و تعام باعشی که پیش می‌کشد نه تنها برای حفظ تتمه‌ای از دین به‌کار می‌رود بلکه کوششی است برای ایجاد یک حاکمیت

سیاسی دینی به‌شکلی دیگر. او ابتدا موضوع‌گیری مملکت‌ان طرفدار حکومت عرفی را که می‌گویند با ترویج تسامح و کنار گذاشتن جنگ ایمان‌ها و واکنازی امر دین به «حیات درونی و شخصی» افراد، حکومت‌ها باید کنار خود را به «تدبیر در امور جامعه» و حفظ «حقوق مشترک آدمیان» منحصر کنند ناشی از «بی‌یقینی» معرفتی می‌کند و به آن‌ها حمله می‌برد که

با کار خودشان رضای خالق را فدای رضای مخلوق می‌کنند و ادبشان برای آزاده‌ای مفید است که «از بیرون در دین نظر می‌کنند» و به‌درد انسان دینی و جامعه دینی نمی‌خورد (۱۵). شعار بی‌منی جدایی دین از سیاست «اصل مسلم» یکی بودن دینت و سیاست» را نفی می‌کند و حال آن‌که «در یک جامعه دین‌دار»

سیاست نمی‌تواند دینی نباشد. در چنین جامعه‌ای جدایی که مردم برگزیده و با او رابطه برقرار کرده‌اند، چنان در تاروپود اقتصاد و حکومت و اخلاق و سیاست‌شناسی رخنه می‌کند و چنان بر گنیم معیشت‌شان رنگ دیانت می‌زند که به آب هفت دریا رفتنی نیست». صاحب‌نظر دینی ما بلاخره پس از صدور فتاوا و احکام غلط و شهادت خود نتیجه می‌گیرد که «تنها در یک صورت می‌توان دیانت را از سیاست جدا دانست و آن در وقتی است که جامعه غیردینی باشد» (۱۶) و البته صد البته که جامعه ایران دینی است و حکومتش هم باید دینی باشد.

اما از آنجا که نارسایی و عقب‌ماندگی و فساد حکومت اسلامی موجود نه تنها پیوند و بگانه‌گی دین و سیاست را به‌طور قطع امری نامشکوک و زبان‌ساز معرفی کرده بلکه برای عده‌ای حتی خود دین را هم به‌زیر سوال برده سروش و بازارنش دوخالیان و فقیهان و «مقلدان معرب» آنان را تقصیر معرفی می‌کنند که دین را به فقه منحصر کرده و برای تحقق اسول دین با «اجرای احکام فقهی به‌دست حاکمان» «سفنجی‌ترین نوع دینی شدن سیاست» را عرضه کرده‌اند (۱۷) و حال آن‌که یک حکومت دینی به‌مأمور اجرای احکام فقهی بلکه مسول تحقق اسول دین براساس معرفت دینی هر عصر است. و سروش

خود چنین حکومتی را در زمان ما «حکومت دموکراتیک دینی» می‌داند که «رضای خلق و خالق را با هم تأمین و تضمین می‌کند، او می‌کوشد تا روحانیان طرفدار ولایت فقیه و مسلمانان هواخواه نظریه‌های حداتی دین از سیاست، هر دو را قانع کند که میان حقوق خدا و حقوق انسان‌ها و «دین‌داری و مراعات حقوق بشر» تعارضی وجود ندارد و «جمع دموکراسی و دین» و استقرار حکومت دموکراتیک دینی کاملاً امکان‌پذیر است زیرا این امر در واقع

و از سوی دیگر به‌عنوان یک مجموعه فکری در درون خودش هم دچار تناقضات فاحش است. و بالاخره خلاف طبیعت علم و تاریخ است؟

اما تعریف‌های معمولی و سیاسی‌تر از این‌گونه استدلال‌های توجیهی برای تیرنه اسلام و حکومت اسلامی به‌اصطلاح اصیل، احتجاج‌های کهنه و تکراری است که از جانب جریان‌هایی مثل نهضت آزادی و گروه‌های مشابه می‌شود. برای مثال می‌شود از تلاشی که اخیراً مهدی بازرگان - اولین

بازرگان برای اثبات نظریه‌اش نه تنها میان اسلام و مسلمانان خطا، فاصله می‌کشد بلکه از آن‌جا که نمی‌تواند نمونه‌های مناسب و دلخواهی از حاکمیت اسلامی در طول تاریخ بدست دهد، مثل همه احیاگران و اصلاح‌طلبان اسلامی ما را به اصل و ریشه اسلام حواله می‌دهد...

rouzaneha.org

نخست وزیر جمهوری اسلامی، برای تیرنه اسلام، و به‌اصطلاح خودشان برانت از کفر جمهوری اسلامی موجود به‌کار برده است یاد کرد. او که پیشنهادکننده معمولی به‌نام «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بود و خبثتی با طرح «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد» به‌قول خودش ثوی دهن او زد، در نامه‌ای به روزنامه فرانسوی «توموند» کوشش کرد تا دربرابر حکومت اسلامی موجود در ایران و مواضع خشن و غیرانسانی به‌اصطلاح بنیادگرایان مسلمان در سراسر دنیای اسلام چهره‌ای معصوم و باب‌پسند جهان غرب از یک حکومت اسلامی معمول و خیالی به‌دست دهد و غربیان را مطمئن نکند که برخلاف تصور آن‌ها، اسلام یک خطر جهانی نیست.

او در نامه خودش ابتدا مدعی شد که اسلام دین ترش و رافت، دموکراسی، عدالت، برادری انسان‌ها و اختیار و آزادی است. او برای اقبال خواننده خود طبق معمول اول خرج اسلام و احکام اسلامی را از افراد مسلمان و انسان‌های اسلامی جفا می‌کند و می‌نویسد که «اسلام لزوماً مساوی با مسلمانان نیست همان‌طور که رهبران معنوی و دینی حاضر یا دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی ممکن است معرف واقعی مسلمانان آن کشور نباشند». اما به‌هیچ‌وجه نمونه‌ای هم از رهبران و دولت‌های اسلامی که ممکن است معرف واقعی مسلمانان» و یا مظہر واقعی اسلام تصویری او باشند به‌دست نمی‌دهد. و نمی‌تواند هم به‌دست بدهد. البته او نسبتاً

از دولت‌های ایران و پاکستان و عربستان سعودی و سوڈان و اندونزی و موریتانی و امثال آن‌ها که خود را رسماً اسلامی می‌نامند نمی‌تواند دفاع کند بلکه در تاریخ هم نمونه‌ای از حکومت به‌اصطلاح واقعی اسلامی نمی‌شمارد زیرا در واقع چنین حکومتی که او به‌نام اسلام می‌خواهد جفا بزند وجود نداشته. این مطلب را حتی خود او به این ترتیب اعتراف می‌کند که «آن‌چه مسلمانان در حال حاضر انجام می‌دهند یا در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ ربطی به اسلام اصیل نداشته و ندارد... و در این‌جا البته منظور او از «آن‌چه مسلمانان انجام می‌دهند و یا انجام داده‌اند مراسم عبادی و دستورات اخلاقی فردی نیست بلکه منظور همان اجرای اصول معتقدات مسلمانان در سطح جامعه و یا به‌عبارت درست‌تر حاکمیت اسلامی است؛ و در این‌صورت معلوم نیست چگونه مسلمانان و تمام رهبران و حکام اسلامی طی هزاروپنجاهصد سال در کار حکومتی از نوع اسلامی به‌اصطلاح «انتطیع کامل» داشته‌اند و حالا او و چند تن دیگر پس از چهارده قرن نمونه واقعی حکومت اسلامی را یافته‌اند و می‌خواهند آن را به کرسی بنشانند.

بهرحال در مورد جدا کردن حساب اسلام از مسلمانان اتفاقاً قضیه درست برعکس آن چیزی است که بازرگان می‌خواهد ثابت کند زیرا در این جدا کردن، افراد مسلمان تیرنه می‌شوند نه حاکمیت اسلامی. برای این‌که مسلمانان رونق و خیرخواه و یا گذشته و دارای فضائل اخلاقی و انسانی در تاریخ و در جامعه کم نبوده و نیستند اما در مقام حکومت و اجرای اصول و احکام اسلامی جز تجاوز و خشونت و استبداد چیز دیگری از آن‌ها نمی‌توان سراغ کرد. برای مثال چه کسی می‌تواند در اعتقاد و تقوی و عدالت‌خواهی و خداترسی خبثتی و یا منتظری شک کند اما همین آدم‌ها در مقام حکومت، و دقیقاً به‌خاطر اجرای اصول اسلام در راه پاک کردن جهان از شر و فتنه و برای هدایت بشر به شرایط مستقیم اسلامی به‌سادگی و باصفا و رضایت کامل خاطر فتوای قتل‌عام انسان‌ها را صادر می‌کنند. مگر وجودی به‌نام علی که در تاریخ شیعه شناخته شده مظہر شفقت، انسان‌دوستی، از خودگذشتگی، آزادی و تمام فضائل انسانی نیست ولی مگر همین علی در مقام اجرای احکام اسلام و پیغمبر اسلام و برای استحکام پایه‌های حکومت

از نمونه‌های تاریخی ظلیق بین عقل و شرع است. او از یک‌سو به طرفداران حکومت عرفی یادآوری می‌کند که اگر شما طرفدار دموکراسی و حکومت دموکراتیک هستید باید پذیرید که در یک جامعه دینی مانند جامعه ایران «هرگونه حکومت غیردینی غیردموکراتیک خواهد بود» و بعد هم برای دفع نگرانی آن‌ها می‌گوید به‌هرحال دموکراتیک بودن حکومت ضرورتاً ارتباطی یا عرفی یا دینی بودن آن ندارد چرا که هم حکومت‌های عرفی و هم «حکومت‌های دینی» می‌توانند دموکراتیک و «فایده‌گیر دموکراتیک باشند». او از سوی دیگر روحانیان و مومنان را اندرز می‌دهد که بکشند تا «فهم اجتهادی دین را در هماهنگی عقل جمعی سیال کنند» برای این‌که «مقدمه لازم برای دموکراتیک کردن حکومت دینی سیال کردن فهم دینی از طریق برجسته کردن نقش عقل جمعی» در آن است» و به این ترتیب است که «دموکراسی در پناه عقل جمعی با دین‌داری عاقلانه و عالمانه می‌آمیزد و یکی از مقدمات حکومت دموکراتیک دینی تأمین می‌گردد...» (۱۸)

اما آیا این نظریه‌پرداز «فیلسوف و معرفت‌شناس» مسلمان و مومن با همه استدلال‌ها و احتجاجات دردمندانه و دل‌سوزانه خودش می‌تواند فقیهی را قانع و با روشنفکری را راضی به پذیرش تئوری‌ها و اندرزها و راهنمایی‌هایی بکند که طی هزاروپنجاهصد سال بی‌پایه بودن خودش را ثابت کرده و گذشته از آن از یک‌سو سرایتاً با ذات دین و اصول آن در تعارض،



rouzaneha.org

است یا نمونه عملی زندگی و رفتار پیامبر اکرم(ص) را سلاک داوری و آگاهی قرار دهیم- برای این که «این شو نج را قرار، از همان آغاز دشپور سفارش کرده و میا و مرجع قرار داده است... اما او خود به خربی می‌داند که همین دو منبع اصلی، اگر بخوانند به تمامی و در کلیت خودشان در نظر گرفته شوند، به هیچ وجه برای برسیم چهره‌ای که او می‌خواهد از اسلام به دست دهد گمکی نخواهد کرد. او البته مثل عبانکریم سرورش و یارانش به خود زحمت نمی‌دهد که با فلسفه‌بافی و خلق

اصول خود به موجودی ضدبشر تبدیل می‌کند.

بازرگان برای اثبات نظریه‌اش به تنهایی میان اسلام و مسلمانان خط فاصل می‌کشد بلکه از آنجا که نمی‌تواند نمونه مناسب و دنیوی از سادگیت اسلامی در طول تاریخ به دست دهد مثل همه احببگرازان و اصلاح‌طلبان اسلامی ما را به اسل و ریشه اسلام حواله می‌دهد و توصیه می‌کند که برای شناخت اسلام واقعی «تنها راه این است که ... به قرآن مراجعه کنیم که از آغاز ظهور اسلام دست نخورده باقی مانده، و

اسلامی بنا به روایت شیعه دو روز پیش از چهارصد نفر از افراد غادی و بدون سلاح و دستبسته، و در واقع تمام سردان قبیله یهودی بنی‌قریظه را به اشاره محمد از ده شمشیر دوم خود نمی‌کناراند و به دست مبارک خودش همه آن‌ها را گردن نمی‌زند و پس از آن نماز شکر نه‌جا نمی‌آورد؟ می‌بینیم که جدا کردن حساب اسلام از مسلمین به وسیله بازرگان نه به شریعه اسلام، که به محکومیت آن می‌تواند که هر انسان شریعی را در مقام اجرای

نشوری‌هایی مشابه «فیض و بساط» و «تفکیک دین از معرفت دینی» و یا حتی مثل بعضی احباگران و اصلاح‌طلبان دیگر به تفسیر قرآن و سنت دست بزنند بلکه خیلی ساده قسمت اعظم حجم عظیم این دو منبع اصلی اسلام را به دست فراموشی می‌سپارد و به دلخواه از لایه‌های مطالبی بیرون می‌کشد و به نحوی یک‌جانبه به نفع اسلام تصویری خود از آن‌ها نتیجه‌گیری می‌کند.

برای مثال قرآن میان مسلمان و کافرو یا پیروان دین‌های دیگر بارها و بارها و به زبان‌های مختلف اختلاف قرار داده ولی سیاستمدار مومن مسلمان ما کمترین پروا نمی‌کند که در برابر آن همه آیات محکمت ادعا کند که قرآن «انسان‌ها را متعلق به یک امت» خوانده و برادری آنان را توصیه کرده و آن‌ها را از تکیه بر «مشاجرات و اختلافات» برحذر داشته، و برعکس آنان را دعوت کرده است که بجای نخر و منازعه در اعمال خیر بر یکدیگر سبقت گیرند. و کسانی را که «می‌خواهند از اختلافات بهره‌برداری کنند افراد نادرست و غیرعادل» می‌خواند. چالب این‌جاست که با همه دقتی که او در انتخاب آیات مورد استناد خودش به کار می‌برد درست همان‌ها هم ادعای او را باطل می‌کنند. البته چون آیات در این موارد صریحند او ناگزیر می‌پذیرد که منظور قرآن از «انسان‌ها» تمامی اعضای جامعه بشری نیست بلکه فقط «اهل ایمان» و کسانی را در نظر دارد که «تعلیمات الهی» را دریافت داشته‌اند. با این‌همه او همچنان قسمتی از همین مستندات را هم نادیده می‌گذارد. مثلا برخلاف ادعای بازگزان آیه ۴۸ سوره ساند که یکی از آیات مورد استناد اوست. عینا می‌گوید که «ما برای هر قومی شریعت و روشی مقرر داشتیم و اگر خدا می‌خواست همه را یک امت می‌گردانید و یکنو چنین نکرد.» و آیه ۱۵ همان سوره خطاب به مومنان می‌گوید که «یهود و نصارا را به دوستی نگیرید و هرکدام از شما با آن‌ها دوستی کند از آن‌ها خواهد بود.» که یعنی مثل آن‌ها کافر و مردود خواهد بود.

بازرگن دین اسلام را دین آزادی عقیده و عمل می‌خواند و با آب و تاب می‌نویسد که «هیچ دین یا ایدئولوژی و آئینی به اندازه اسلام بر اختیار و مسئولیت و کرامت انسانی اسرار نوزیده و برای آدمی آزادی کامل در گزینش عقیده و اتخاذ تصمیم در آنچه تمایل دارد... قائل نشده است.» و البته برای این‌که کاملاً به دروغ‌گویی و تحریف شتم نشود جمله معترضه «و عواقبش را

می‌پذیرد.» را وسط حرف خود سر می‌دهد. او در اینجا هم با تحریفی ظریف کلمه «اختیار» را به کلمه «آزادی» تبدیل می‌کند که البته مد البتہ با «مسئولیت» نیز همراه است اما همین «اختیار» حرفی با چنان تهدیدهایی در قرآن همراه است که در عمل به حکمی به کلی توخالی تبدیل می‌شود چنان‌که خود او در توضیح مسئولیت می‌گوید: «پاداش‌ها و مجازات‌هایی که در قرآن به مومنان نیکوکار و بزه‌کاران کافر وعده داده شده است به صورت متناسب و محصول مستقیم اعمال و اراده خود اشخاص در طول زندگی دنیائی تلقی شده است.» و البته مجازات‌های دنیائی به غیر از کیفرهای وحشتناک و فوق‌تصویری است که در دنیای دیگر در انتظار کسانی است که از قبول و اجرای احکام الهی و پذیرفتن دستورات پیغمبر او سرپیچیده‌اند.

در تمام ادیان، و به خصوص دین اسلام، به استناد آیات مکرر قرآن، اراده خداست که بر بشر فرمان می‌راند و بر اساس احکام او دستورات پیامبر اوست که جوامع بشری باید اداره شوند اما بازگزان به استناد دو عبارت «مرهم شوری بینهم» (۱۹) کارشان مشورت کردن بین خودشان است و «شاوهم فی الامر» (۲۰) با ایشان در کار مشورت کن که بیش از صد سال است مورد استفاده مسلمانان مومن مشروطه‌خواه محافظه‌کار و لیبرال قرار گرفته. مدعی می‌شود که «اگر دموکراسی را به‌طور اصولی حکومت مردم بر مردم و اداره امور ملت‌ها به وسیله خود آن‌ها معنی کنیم و راه رسیدن به آنرا اظهار نظر اکثریت از طریق انتخابات یا مشورت آزاد بدانیم این دقیقاً هم نظام اداره عمومی است که قرآن آنرا سفارش و توجیه کرده است» و همین دو آیه «جامعه انگوی اسلامی را ترسیم می‌کند.» باید دانست که آیه اول دریافت «مشاع تیکوی جاودانی خدائی» را به مومنانی وعده می‌دهد که «امر پروردگار را اجابت می‌کنند و نماز می‌دارند... و از آنچه به آن‌ها روزی دادیم به فقیران انفاق می‌کنند» که در عین حال آن‌ها هم که «کارشان مشورت کردن میان خودشان است» در ردیف آن‌ها قرار گرفته‌اند و آیه دوم اشاره به مشورت پیغمبر با اطرافیان خود در کار جنگ است که خدا از باب مصلحت که «خلق از گرد او پراکنده نشوند» چنین توصیه‌ای به او می‌کند و البته این جمله با عبارات دیگری همراه است که می‌گوید: «پس جسارت آنان را ببخش و با رحمت و سازش با آنان رفتار کن... و چون تصمیم گرفتی توکل به خدا کن»

صرف‌نظر از اینکه بازگزان در تعریف دموکراسی مثل تمام بورژواالیبرال‌ها فقط به توضیح شکل آن اکتفا کرده و داخل در محتوا و مضمون دموکراسی نشده در نوشته خود آیه را هم تحریف کرده و به جای «در امر (یا کار) با آنان مشورت کن» نوشته که به پیغمبر خطاب شده تا «با تابعین خود در همه امور مشورت کند» و گذشته از آن طبق آیه «اخذ تصمیم» برعهده پیغمبر نهاده شده که با «توکل به خدا» آن را اجراء کند و به این ترتیب در واقع این آیه شرح یک مورد مشخص درباره نظرخواهی از اطرافیان است و نه چیزی بیش از آن و نمی‌توان برای آن تعمیم قابل شد. اما بالاتر از این‌ها در این آیه کمترین سختی از «انتخابات با مشورت آزاد» در میان نیست و نمی‌تواند هم باشد چرا که مشورت و انتخاب با ذات دین در تضاد است و هنگامی که خداوند کسی را به پیامبری یا «اولوالاسری» برگزید مومنان با آن‌ها «بیعت» می‌کنند و حتی در انتخاب آن‌ها ندارند زیرا اطاعت از آن‌ها به منزله اطاعت از خداوند است و احکام را هم خداوند به وسیله آن‌ها ابلاغ می‌کند که طبعاً جانی برای لا و نعم و مشورت در اداره امور جامعه باقی نمی‌ماند، و اگر حرف خمینی را هم نخواهیم پذیریم که می‌گفت «اسلام برای میال رفتن هم آداب دارد» لائق درباره بسیاری از امور مربوط به روابط اجتماعی و حقوقی و اخلاقی دستورات صریحی دارد که در مورد آن‌ها به قول آخوندیها نمی‌توان «ان قلت» آورد و به هر حال اگر به فرض محال حق «مشورت» و تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم را هم برای تمام مومنان بپذیریم این مشورت و تصمیم‌گیری اولاً در باب درستی یا نادرستی و قبول یا عدم قبول احکام الهی نیست بلکه حداکثر می‌تواند تبادل نظر با پیامبر در نحوه اجرای آن احکام باشد برای این‌که خود پیغمبر هم حق سرپیچی از آن‌ها را ندارد. و در مورد مشورت هم پیغمبر در زد و قبول نتایج مشورت کاملاً مختار است و این‌همه مطلقاً ربطی به دموکراسی ندارد؛ ثانیاً افراد کافر جامعه از این‌گونه مشورت‌ها بکنارند و این حتی تا ساده‌ترین شکل دموکراسی هم در تناقض است.

و اما در آنچه مربوط به مشورت مردم در امر بین خودشان است یا به عبارت دقیق‌تر «کارشان مشورت کردن در میان خودشان است» این «مشورت» همان‌طور که گفته شد، در قرآن در ردیف اموری مانند نمازخواندن و انفاق به فقیران و پرهیز از گناه آمده و مطلقاً اشاراتی در آن به کار

برده و نه «یک مخالفت ساده دینی یا خروج از اعتدال بنی‌اسلامی» مذبذمت و حملات علیه آن و سرودن را به وسیله مسلمانان سوجه می‌شمارد و در واقع خینی راحت و البته با یک تفسیر دنیخواه، ادعای اولیه خودش را مبنی بر این‌که کشتار کافران و ترور مرتدان در اسلام مرسوم است پس می‌گیرد.

بهرحال، همان‌طور که دیده می‌شود تفسیرهای فلسفی یا عابدانه این دو مصنف و سیاست‌مدار مسلمان نسبتاً غالباً به بیان منهیون «اجتناب در مقابل نص» است بلکه آن‌ها ضمن سعی در ترسیم چهره مطلوب از اسلام، به‌قول یکی از مدعیان مسلمان، آن را «با تعالی ابعاد» و در «کلیت» مورد بحث قرار نمی‌دهند و در مباحثات خود تنها به آیات خاصی استناد می‌کنند. (۲۵) علاوه بر آن این حضرات در موارد زیادی هم تنها بیم‌عبارتی را از مضمون اصلی آیات بیرون می‌کشند و بعد به دلخواه خود به تفسیر آن می‌پردازند. اما این‌همه تمهیدات باز هم اغلب اوقات مطالب پنهان آشکار و روشن است که در گفتگوهایی خود گرفتار نفاذ کوشی فالتش می‌شوند و خودشان حرف‌های خودشان را بغض می‌کنند.

البته افراد و جریان‌هایی که با طرح نظریات کون‌گون تلاش می‌کنند تا حسب اسلام را از جمهوری اسلامی موجود و حتی تمام قدرت‌های روحانی و حکومتی اسلامی در طول تاریخ جدا کنند به این‌ها محدود نمی‌شود و همین مطالب هم که این‌همه بحقول انبیا، اشارات محصری از نظریات این دو جریان و قسمت‌هایی کوچک‌تری از سخنان آن‌هاست که البته اگر به بحث از اسلام‌ان و مسلمانان و مسلمانان محدود می‌شد و صرفاً در حد یک بحث نظری در میان اهل تحقیق و جامع تحقیقی باقی می‌ماند، طبیعتاً بهتر بود از همین حوزه هم خارج شود اما این حرف‌ها و بحث‌ها در زمان ما دوباره حتماً کاملاً سیاسی به‌خود گرفته و مضرت‌طور که در آغاز گفته شد حالا که ریش جمهوری اسلامی درآمده و توده‌های مردم تشنگان بر آن شد می‌اندازند و زردا که این هیولای مردار را در دوفش یک بخش انقلابی غرق بکنند شنای که خود به‌نوعی اتمی‌شده‌اند از همین خلافت اسلامی بوده و یا در ساختمان‌های آن دست دالت و پد به‌جوی شاه را در سقا، آن بدون کرده بودند به دست و پا افتادان، و می‌خواهند تا مردم مستترده میسر تا بگویند این عدولت که می‌بیند حکومت اسلامی نیست و اسلام زریا سمعی

در مواجهه با نظریه‌پردازان دینی باید گفت که کمترین گذشت و امتیاز به آنان و یا سکوت در برابر آنان، یا نتیجه تأثیر رسوبات اندیشه‌ها و معتقدات دینی و یا ناشی از محافظه‌کاری است.

rouzaneha.org

در مورد قتل و ترور سبکتندگان پیغمبر هم چون بازرگان نمی‌تواند سنت پیغمبر را منکر بشود طبق معمول به تعبیر و تفسیرهای دلخواهانه دست می‌زند. از جمله این حوادث قتل دو تن از شاعران عرب و دیگری ویران کردن مسجد ضرار است.

توسیح از که دو شاعر عرب به‌نام‌های «ابن شرف» و «حویث بن‌نقیذ» محمد را هجو می‌کردند اولی را یکی از بزرگان پیغمبر و به امر او به دام انداخت و ترور کرد و دومی که از طرف پیغمبر مسموم‌الدم شناخته شده بود به‌دست علی کشته شد.

در مورد مسجد ضرار هم قضیه از این قرار است که در سینه در برابر مسجد قبا که پیغمبر در آن نماز می‌گذارد سدهای مسجدی دیگر بنا کردند که به گفته قرآن قدسشان «رین» و کدر و تفرقه بیند مرئیان و گمیر کردن کسی بود که پیش از آن با خدا و رسول او جنگیده بود. البته آن‌ها سرکند، یاد می‌کنند که جز خیر و خوبی فصدی نداریم ولی خداوند شهادت می‌دهد که آن‌ها به‌طور قطع دوزخ می‌گویند! و با این‌که بانیان مسجد از پیغمبر تقاضا می‌کنند که در آن نماز بگذارد خدا به او دستور می‌دهد که «هرگز در آن مسجد بیه نماز نایستند» زیرا - این بنا بر کتاره رود به شده و از پایه سست است و از من ویران خواهد شد و در آتش دوزخ فرو خواهد افتاد» (۲۳) و محمد به استناد همین آیه به احباب خود دستور می‌دهد تا مسجد را از بنیان سرکند و حتی چوب‌های آن را سوزانند و خاکسپوش را سر به دهند» (۲۴)

بازرگان، بدون این‌که از موارد مشخصی از این قبیل خبری شوند، به‌طور کلی و حیسی محجوبانه می‌پندیرد که البته «گزارش‌هایی در مورد سازه با حمله به مخالفان یا معاندان اسلام در زمان حیات حضرت محمد... رسیده است. اما بلافاصله این تفسیر که اعمال این مخالفان و معاندان، مخالفت‌های سیاسی عقیدتی و قیام مسیح علیه امت تازه، توندافتة اسلام

حکومت و سیاست نشده است. اما به‌فرض اگر آن را به این زبانه هم سربایت و تمسیم بدهیم مشورتی است صرف میان خود مردم و نه با پیغمبر. و نه سوی اظهارنظر و اتخاذ تصمیمی مذموم یا متناقض با احکام الهی که در هر مورد خود پیامبر هم تنها ابلاغ‌کننده و اجراءکننده آن‌هاست. آزادی بازرگان برای این‌که در ادعای خود مبنی بر قبول نظام دموکراسی و اصل آزادی عمیده و اندیشه و عمل مورد اعتراض مسلمانان قرار نگیرد درباره مطالبی مثل جنگ و تجاوز و کشتار جمعی و شکنجه و اعدام مرتدین و امثال این‌ها که در قرآن و سنت پیامبر آمده با تعبیرها و تفسیرهای کاملاً دلخواهانه و تحریف‌شده به دست‌پایه می‌پردازند. جنبه جدانگامی و محمود داشته... هر تن جنگ، حمله، کشتار، شکنجه، ترور و ستم و خشونت که با هدف تسلط و توسعه‌طلبی، سفاس کردن دیگران، انتقام، اسیر گرفتن، تحمیل و یا از میان بردن کافران و مشرکان همراه باشد ممنوع و غیرمجاز است» - این‌که در کجای قرآن این کارها به‌صراحت «ممنوع و غیرمجاز» شناخته شده است چیزی در این آیه نمی‌توان یافت و بازرگان این معنویت و غیرمجاز بودن را تنها از طریق «برهان خالص» کشف می‌کند چرا که در چند جای قرآن خطاب به پیغمبر آمده است که «بازگشت کافران و منافقان به سوی ما و حساب‌شدن بر نهاد ماست» (۲۱). و او را بر حذر داشته از این‌که «خود را مسئول مراقب، مامور و گزارش‌گر بقایید و اتصال اشخاص بدانند» و با این‌که «در راه خدا با کسی که با شما می‌جنگند سازو و قتل کنید و متجاوز نباشید»... (۲۲) اما در این‌جا هم بازرگان مسدحت در این می‌بیند که آیه، سخنانی مثل آیه‌های ۱۹۱ و ۱۹۲ مورد بقره را به‌کلی نادیده بگیرد. در این آیه‌ها به مومنان دستور مریخ داده شده که «هرجا مشرکان را یافتید بکشید» و از شهر و دیارشان بیرون برانید... و با این کافران نبود کنید تا کشته و تباهی از روی زمین برطرف شود و همه را آیین دین خدا باشد...

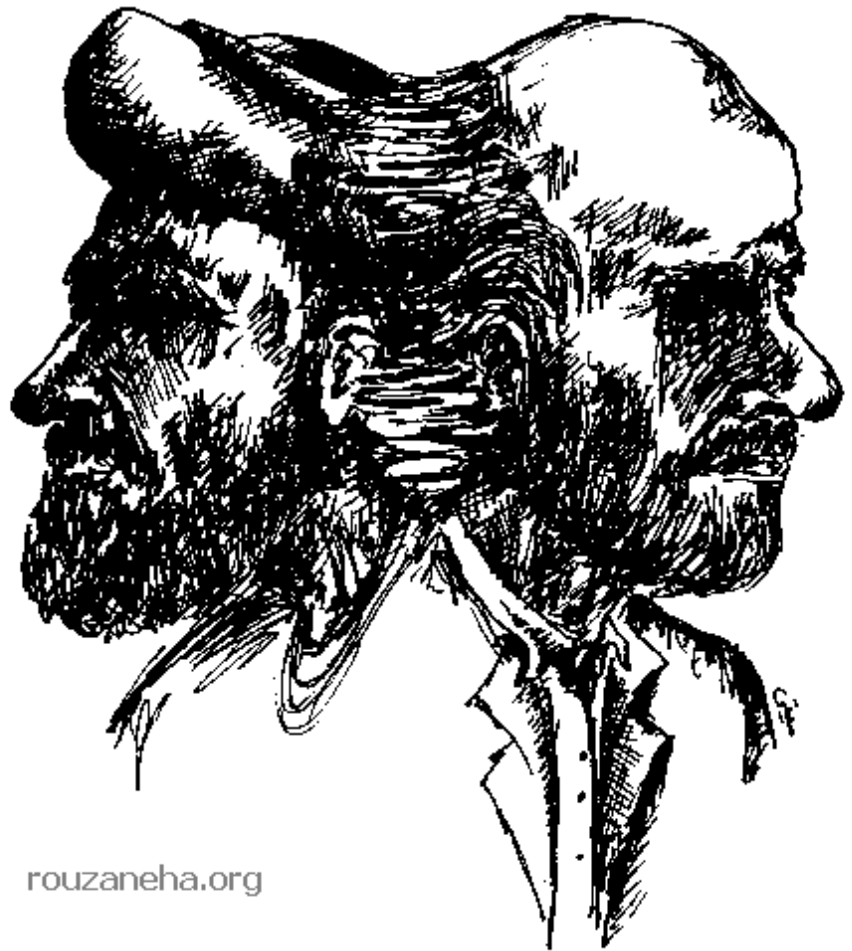
اشکال جلوه دهد و در واقع عملاً در نور آن‌ها گیر می‌کند و حال آن‌که همین فقیهان حتی با انتخاب عنوان «جمهوری» برای حکومت اسلامی‌شان پا از خط اسلام واقعی بیرون گذاشته‌اند و در عمل و تحت اجبار زمان با ایجاد نهادهای انتخابی و قانون‌گذاری بسیاری از احکام ارتجاعی و استبدادی الهی و قرآن و سنت را بلااجراء گذاشته‌اند.

این نویسنده صاحب‌نظر که پیدایش اسلام را یک حادثه تاریخی می‌داند و قصد دارد آن را با پیش‌جامعه‌شناسانه بررسی بکند، ادعا می‌کند که متولانی مانند حجاب و سنگسار کردن زانی و زانیه و تحریم موسیقی و اوتویت مرد بر زن در شهادت و گواهی و ارث و میراث در اسلام «از مقوله رسوم و سنن و آداب قبیله‌ای» است و می‌نویسد که «ظهور اسلام یک انقلاب و قیام اجتماعی سیاسی اقتصادی بود و الهیات آن نقش موتور نیروی محرکه تلاش محمد برای عبور از خط قرمز قبیله را ایفا می‌کرد» (۲۸) که معلوم نیست در این صورت چرا محمد به‌جای استقانه از «انقلاب و قیام اجتماعی سیاسی اقتصادی» و «موتور نیروی محرکه» آن برای عبور از «خط قرمز قدرت قبیله‌ای» و ترک این «رسوم و سنن و آداب قبیله‌ای»، درست به‌خلاف نظر نویسنده، حضور و دوام آن‌ها را تأیید می‌کند و پیروان خود را به سراعات و اجرای آن‌ها ملکت و موظف می‌کند؟

اتفاقاً سرورش در حمله شدیدی به صاحبان این‌گونه نظریات جامعه‌شناسانه در مورد دین آن‌ها را فونکیونالیست‌هایی می‌خواند که با تکیه بر مبانی تاریک حرد ناپسند... که به‌سختی می‌توان از عهده رفوی پارگی‌های آن برآمده «دوغ و دوشاب و حق و باطل» را بهم می‌آمیزند و «تبیین‌های فیلسوفانه و معرفت‌شناسانه را در پای تبیین‌های جامعه‌شناسانه سر» می‌برند. این‌ها نمباً «قوم و تعادل جامعه را معیار و میزان خدمت می‌گیرند» و سرایشان رفوی نمی‌کند که «پرستش بی» این تعادل را حفظ کند «یا پرستش خدای واحدی» (۲۹).

تصور می‌رود این احکام سریع و خشن و غلاظ و شداد برای صاحبان بینی جامعه‌شناسانه از دین به‌اندازه کافی عبرت‌آموز باشد که گرد مصاحبه و سازش و همزبانی و همدلی با فیلسوفان دین‌دولت نگرند.

نویسنده جامعه‌شناس ما در دنبال



rouzaneha.org

اسلامی آنان چریه‌دار شود و از ما و شعار ما سرسند، و بنابراین در طرح مطلب کاربرد همان زبان اصلاح‌طلبان دینی و شیوه احتجاج آن‌ها کارآئی بیشتری خواهد داشت. در این جا بد نیست مه ذکر نمونه‌ای از این قبیل پیردازیم و نتایج حاسنه از این شیوه سرخورد را ببینیم.

یکی از همین صاحب‌نظران در احتجاجات خود برای نقی حکومت اسلامی از جمله می‌نویسد: «روایت امروزی اسلام در چارچوب ولایت فقیه و جباریت امت و ائمت روایت بحارالانوار مجلسی است و نه روایت قرآن محمدبن عبدالله» (۲۶) و مسترضانه از یکی از صاحب‌نظران حوزه قم می‌پرسد آنچه را که شعباً به‌عنوان حکومت ولی فقیه «به خورده مردم می‌دهید متکی به کدام آیه از قرآن و مربوط به چه سنی از رفتار و کرده‌ار بنیان‌گذار اسلام است» (۲۷) چنان‌که دیده می‌شود این صاحب‌نظر با جدا کردن حساب قرآن و سنت پیغمبر عیناً حرف‌های اصلاح‌طلبان و احیایگران دینی را تکرار می‌کند و می‌کوشد قرآن و سنت را کامل و بدون

است که ما از جمبه شصده خود درآوردیم و به شما ارائه می‌کنیم.

البته مردم ما با افسانه‌هایی که در آن‌ها عفریته پیر و کریه جادو خود را به‌صورت زنی زیبا و فرشته‌وش در می‌آورد آشنا هستند و می‌توانند که می‌توان از کند دهان فرشته وجود عفریته جانو را در درون او کشف کرد، اما مشکل این‌جاست که اگر شعبده‌هایی از این دست که گفته شد از درون دین و از درون حکومت اسلامی در تلاش است تا بار دیگر مردم را خواب کند بدبختانه در میان روشنفکرانی هم که دغدغه از دست رفتن دین و یا حکومت دینی ندارند و به‌قول حضرات از بیرون به نقد و تحلیل این دو می‌پردازند کمسانی هستند که بر این عقیده‌اند و آنرا هم ترویج می‌کنند که از نظر سیاسی اولاً سلاح در این است که در جدالی که میان اصلاح‌طلبان دینی و روحانیت نیره‌اندیش حاکم در گرفته اولی‌ها تقویت شوند و ثانیاً از آن جا که مردم ما مذهبی هستند در ترویج نظریه جدهانی میان دین و دولت نباید به‌نحوی عمل کرد که احساسات

مناقشات خود یکجا به حق، احکام و حکامه شرع را خردستیز می‌خواند ولی بلافاصله با جدا کردن شرع از اسلام و با یادآوری فرهنگ متعالی ایران در قرن چهارم و پنجم دلسوزانه و دردمندانه می‌پرسد: «بر سر فرهنگ ما و سیر اندیشه در فرهنگ اسلامی چه آمده است؟» (۳۰) و توجه نمی‌کند که آن فرهنگ متعالی محصول مبارزه فرهنگ و خرد اندیشه ایرانی، نه تنها با شرع آخوندی، بلکه با خود شریعت اسلام بوده است.

آیا واقعا این زبان و بیان و این جور استدلال جز اینکه خواننده را خواب بکند و به دام معییان و اصلاح‌طلبان دینی بکشاند نتیجه دیگری دارد؟ شک نیست که میان مومنان قشری و طرفداران حاکمیت فقها با صاحب‌نظران و اندیشه‌پردازان مسلمان اختلافات جدی وجود دارد به نحوی که گاه این اختلافات به جدال‌های سخت و حتی خونین در میان آنان منجر می‌شود ولی در این هم شک نیست که این‌ها دعوای دینی و خاوادگی است و همین‌که خطری تمام موجودیت خانواده را تهدید بکند افراد آن متحد و مشترکا به دفع آن خواهند پرداخت و ما در همین سال‌ها و اخیر نمونه‌هایی از این کت‌و‌واکش را لاقط در میان جناح‌ها مختلف خود جمهوری اسلامی دیده‌ایم.

اما این‌که طرفداران جدائی دین از حکومت، اعم از این‌که پای‌بند معتقدات دینی باشند یا نباشند، چه سیاستی باید در پیش بگیرند و به چه نحو و چه زبان استدلال بکنند مسئله در ارتباط و مواجبه با نظریه‌پردازان دینی و مردم عادی فرق می‌کند.

کسی که معتقد به جدائی دین از حکومت است باید این نظریه را با قدرت و شدت هرچه بیشتر در میان مردم عادی ترویج کند و برحذر باشد که نه هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دینی آن‌ها نکشاند چرا که این شیوه کار، سرفتنظر از این‌که در مخاطب چه اثری بگذارد، اساسا انحرافی است و دو طرف مباحثه را از اصل مطلب دور می‌کند. برای طرفداران حکومت عرفی حکومت از دین جدا است و اگر کسی بنا به اعتقادات مذهبی خویش نسبت به قبول این مسئله در تردید قرار می‌گیرد به خود او مربوط است. ما در دنیای پرتحویلی زندگی می‌کنیم و هیچ آیین مذهبی، که همگی بدون استثناء دارای احکام ثابت و لایتغیرند، قادر به اداره امور اجتماعی در زمان ما نیست و مردمی که به خدائی و آیینی اعتقاد دارند



بهتر است کار دین را به رابطه خود با خدای خود و دستورات، عبادی و پرستشگاه‌های او و تصورات آن دینی محدود کنند و در کار دنیا در تدوین و ترتیب آیین‌های سروری اجتماعی که به سائل روزانه زندگی حواب می‌دهند با دیگران همکاری کنند؛ طرفداران جدانی دین از حکومت هم افراد عادی را، در عقائد مذهبی‌شان در این حدود، باید آزاد بگذارند و مطلقاً وارد قلمرو خدا و مذهب در زندگی خصوصی آنان نشوند، که در این صورت جانی برای جریحه‌دار کردن احساسات مذهبی مردم باقی نمی‌ماند. شک نداشته باشیم که این اندیشه‌های انسان‌دوستانه و نظام‌های اجتماعی عادلانه نیست که مردم را می‌ماند بلکه برعکس مردم معتقدات مذهبی خود را با این اندیشه‌ها و نظامات تطبیق می‌دهند و گاه هم اگر تعارضی حتی میان این دو ببینند مسلماً این معتقدات مذهبی خواهد بود که از جانب آن‌ها به‌زیر سوال خواهد رفت.

اما در مواجهه با نظریه‌پردازان دینی باید گفت که کمترین گذشت و امتیاز به آنان و یا سکوت در برابر آنان، با نتیجه‌تثیر رسوبات اندیشه‌ها و معتقدات دینی و با ناشی از محافظه‌کاری است. درست است که نباید با سئیدیهی نه تقویت بکارچگی و وحدت میان گروه‌های متضاد و مخالف فکری و سیاسی درون حکومت اسلامی کمک کرد ولی در عین حال نباید

در مبارزات نظری با آنان استخوان لای زخم گذاشت و زمینه را برای ایجاد سوءتفاهات نازد باز گذاشت؛ به‌خصوص اکنون که جمهوری اسلامی با استقرار نوعی حکومت دینی اسلامی تا حدود زیادی معصیت‌بار بودن اجرای اصول دین را در قلمرو امور اجتماعی نشان داده باید از لحاظ نظری به ریشه زد و به دین‌باوران نظریه‌پردازی که فعلاً در ایران‌سیون فقیهان خشک‌مغز چهره‌ای لیبرال و یا دموکرات از خود نشان می‌دهند نباید کمترین مجالی برای برک کردن دین و حاکمیت دینی، از هر نوع آن که باشد، داد. روشنفکران امروزی ایران از روشنفکران و صاحب‌نظران هشت ده قرن پیش و طعمان، که آشکارا در برابر دین و دین‌دوستان می‌ایستادند و نقد شراب تلخ خم را با نمیده شرابا طهوری کوثر عوض نمی‌کردند و بر سر معتقدات بی‌دین‌شان سو به دار می‌سپردند، چه کم دارند؟ اما پس از هزار سال که ناصر خسرو در مثنایه شاه و فقیه آن را مور و این دیگری را ازدها می‌نامد و حالا که دیگر بسیاری از مردم ما، به‌خصوص پس از پانزده سال حاکمیت آتومند سلطان با دقت در نمونه خعبنی و یاران مهاجر و انصارش، حتی در تصورات‌شان نسبت به پیغمبر اسلام و اعدای و اخلاف او هم به تجدیدنظر پرداخته‌اند روش‌نکر امروزی هنوز باید در سرخانه نحت و نقد درباره «شرع آخونی» و «آخوند مشرع» متوقف مانده باشد. بیش

از هزار سال پیش ذکرهای رازی (۹۲۰م، ۸۶۰م) بی هیچ بیعی می‌گفت «معجزات منبیاان چیزی جز خنده و نیرنگ نیست هوه... کتاب‌هایی که به نام کتب مقدس آسمانی معروفند کتبی خالی از ارزش و اعتبارند» (۳۱). حالا پس از هزار سال در آستانه قرن بیست‌ویکم چرا باید دست و بال روشنفکران آزاده برای شکستن تابوها و بسته‌های رنگ و رو رفته و ترک خورده بلرزند؟

آیا وقت آن نیست که در دوران حاکمیت دانش و خرد و ارتداد از پدران روشنفکر خود فدای فراتر بگذاریم و علاوه بر آزاد ساختن جامعه از شر دولایه‌های دستار بر سر به ریشه بپردازیم و خود اصول معتقدات را همراه با جهل و درماندگی و ترس آسمانی از مجهولات و موهومات مورد نقد خرد و دانش قرار دهیم؟

بگذار تابوها شکسته شوند و مشاطه‌گراش و شعبه‌بازان دینی که برای فریب خلق جز پوشش‌های رنگ و رو رفته و نجما شده و چشم‌پندیهی‌های تکراری چیزی در چشم ندارند سرشکسته از صحنه خارج شوند تا موده رها از هر بند با تنفس در هوای پاک آزادی فارغ از تهدیدها و نوندهای آسمانی سرنوشت خود را با فکر خود و با دست‌های خودشان بر روی زمین رقم بزنند. ●

۲۱ مهر ۱۳۷۳

پانویس‌ها:

- (۱) مجله کیان، شماره ۱۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، محمد مجتهد شبتری: چرا باید اندیشه دینی را نقد کرد؟
- (۲) کیان، شماره ۷، سال دوم، تیر ۱۳۷۱، عبدالکریم سروش، پاسخ به نقد نامه ثبات و تغییر در اندیشه دینی.
- (۳) دکتر حبیب‌الله پیمان، کیان، شماره ۵، سال دوم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱، ثبات و تغییر در اندیشه دینی.
- (۴) سروش، همان مقاله در کیان شماره ۷
- (۵) رجوع شود به روزنامه سلام، سال دوم، شماره ۴۷۵، ۱۶ دی ۱۳۷۳، سروش، انتظارات دانشکده از حوزه
- (۶) سروش: عقل و آزادی، کیان، سال دوم، شماره ۵
- (۷) کیان، شماره ۱۶، آذر دی ۷۲، حمید ایدان: مارکس، آیدنولوژی و دین
- (۸) رجوع به کیان، شماره ۷، محسن علیی: نقد عقل و آزادی

- (۹) کیان، شماره ۱۸، دی، معدری و معدری، آیدنولوژی.
- (۱۰) کیان، شماره ۱۱، سروش، حکومت دموکراتیک دسی
- (۱۱) عبدالکریم سروش: آیدنولوژی، دینی و دین آیدنولوژیک، مجله کیان، شماره ۱۶، سال سوم، آذر ۵۴، ۱۳۷۲
- (۱۲) همان جا
- (۱۳) سروش: حکومت دموکراتیک دینی، کیان، شماره ۱۱
- (۱۴) سوره ۴۲، آیه ۳۸
- (۱۵) سوره ۳، آیه عمران ۱۵۹
- (۱۶) سوره ۳۸، آیه ۳۵ (آیه ۳۳)
- (۱۷) سوره ۲، آیه ۱۱۰
- (۱۸) سوره ۹، توبه، آیات ۱۰۷-۱۰۹
- (۱۹) کیهان خوانی، شماره ۱۰۹۷، شهریور ۷۳
- (۲۰) کیهان خوانی، همان جا
- (۲۱) علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی: خط قرمز کرامت مجله «میهن»، شماره ۱، فروردین ۷۳
- (۲۲) میهن، شماره ۳، خرداد ۷۳، ولایت، فقی

- (۲۳) آلام از شرک، همین نویسنده
- (۲۴) میهن، شماره ۱
- (۲۵) سروش: آیدنولوژی، دین و دین آیدنولوژیک، کیان شماره ۱۶
- (۲۶) حاج‌سیدجوادی: آری به شیر شریزه سازد سنگ ثبات، میهن، شماره ۳
- (۲۷) ص ۱۲۶، ذبیح‌الله سما، علوم عقلی در تمدن اسلامی

